

رهیافت‌های جدید داستان‌نویسی و خلاقیت نویسنده

● نقد کتاب از میان شیشه، از میان مه نام نویسنده: علی‌خدایی

از چند دهه گذشته به این سو روند ذهنی‌گرایی در قلمرو داستان‌نویسی در اروپا به مرحله‌ای رسیده، که ویژگی‌های تکنیکی خود را در داستان‌نویسی معاصر به‌نمایش گذاشته است. با گذشت زمان، رویکردهای تکنیکی داستان‌نویسی به سمت درون‌گرایی و روان‌شناسی فردی (متأثر از آموزه‌های فروید) بیشتر شده و گسترش می‌یابد. علت‌شناسی چنین رویکردی را می‌توان در مناسبات زندگی اجتماعی انسان معاصر و بحرانی که در ابعاد فرهنگی-تاریخی به این مناسبات سایه افکنده، جستجو نمود. این بحران دامنه‌ای فراخ داشته و در ابعاد جهانی رخ نموده است. این ترتیب ویژگی‌هایی که ناشی از بحران یاد شده می‌باشد، ضمن تفاوت‌های فرهنگی ملتها، بازتاب نوعی هم‌پیوندی فرهنگی-تاریخی نیز بوده و اثرات خود را بر انواع‌گرایش‌های هنری و ادبی معاصر برجا می‌گذارد.

قلمرو داستان به دلیل گستره پهن‌تر ساختار آن در انواع ادبی، ظرفیت تحول‌پذیری را بریستر تغییرات تاریخی-فرهنگی یادشده با سهولت بیشتری پذیرفته است. روان‌محوری در رمان مدرن و تحولی که در ساختار روایتی داستان و زمان‌بندی آن صورت پذیرفته، گواه چنین مدعایی است.

دوران بعد از انقلاب در ایران، بویژه دهه شصت، دهه‌ای بوده که زمینه رشد و گسترش نگرش روان‌محوری را در عرصه داستان‌نویسی فراهم نموده و انتشار آثار با نگرش روان‌شناختی را در پی داشته است. جدیدترین اثری که در قالب داستانهای کوتاه در ساختار روانی-روایتی نو انتشار یافته، مجموعه داستان «از میان شیشه، از میان مه» از علی‌خدایی است. داستان نویس جوانی که راه خود را در قلمرو داستان نو به‌خوبی گشوده است. علی‌خدایی با این مجموعه نشان داده که در دریافت استه‌تیک‌های جنبه‌های داستان مدرن توانا بوده و از ذهنیت توانمندی در آفرینش‌های ادبی برخوردار است.

ویژگی مشترک بین داستانهای کتاب «از میان شیشه، از میان مه» که مبین یکی از عنصرهای سبکی نویسنده نیز می‌باشد، رویکرد روایت‌های داستان به‌انعکاس بخشیدن خاطره‌های

اشخاص داستان است. شخصیت‌هایی که عمری دراز را گذرانده‌اند و از تجارب متنوع و خاطره‌هایی گوناگون سرشارند. این اشخاص عمدتاً در مرز میانسالی و پیری زندگی می‌کنند و از خاطره‌های دور خود حکایتها دارند. با توجه به موارد استثنایی که مثلاً روایت یک داستان برخوردار از خاطره‌های شیرین و تلخ، کودکی می‌باشد.

با اینکه اشخاص داستان خیالی بوده و روایت داستانها، بیشتر بازتاب اعماق ذهنی شخصیت‌ها می‌باشد، نویسنده در تبیین مناسبات اجتماعی و روانی حال و گذشته میان اشخاص داستان موفق بوده و این موضوع بیانگر این است که خود نویسنده در درک و جذب روان‌شناسی اجتماعی و روان‌فردی و تطبیق تفکرات و خاطره‌های ذهنی اشخاص با رویدادهای عینی زندگی، در زبان روایتی خود و یا اشخاص داستان توانایی هنری دارد.

توجه به شخصیت به‌لحاظ مجموعه‌ای از کنش‌های ذهنی - رفتاری فردی در داستانهای کتاب یاد شده، از ارزش توجه بالایی برخوردار بوده، بطوری که برای نویسنده مهمتر از هرگونه طرح و عمل داستانی است. اصولاً در داستان مدرن، توجه به ساختار عمقی روان شخصیت، از مشخصه‌های سبکی به‌کار می‌رود. تمام داستانهای کتاب، در قلمرو کارکردهای روایتی و خاطره در داستان‌گویی و نیز انحراف از خط مستقیم زمان قابل توجه بوده و نویسنده می‌کوشد تا تسلط ادبی خود را به‌نثر روایتی و رعایت تکنیکهای یاد شده نشان دهد. تم‌هایی که مورد استفاده نویسنده قرار می‌گیرد عموماً از مسیر خاطره‌ها می‌گذرد و این مسئله، از یک نظر حایز ارزش و اهمیت است. نویسنده با گردش پیرامون چنین تم‌هایی، به‌سهولت با ذهنیت اشخاص داستان پیوند برقرار می‌کند و در روایت خاطره‌ها، چه بوسیله اشخاص داستان و یا بنا به‌روایت خودش، در ایجاد فضای عاطفی داستان موفق است.

تمرکز ذهنی نویسنده بر عناصر تکنیکی داستان، گاه به‌اشتباهاتی در نثر روایتی انجامیده که بریکر داستان آسیب می‌رساند. این آسیب خود را در توصیف‌های غیر ضروری داستانها نشان می‌دهد. توصیف‌هایی که هیچگونه خدمتی به‌روند فضا سازی و تبیین ذهنی اشخاص داستان نمی‌کند. مانند:

«از جا رختی دیواری روپوشش را برداشت و پوشید و مقنعه را سرکرد. پسر در را باز کرده بود و پایین رفته بود.» (ص ۱۴)

و:

«چایش را خورد و استکان کمر باریک طلایی را در نعلبکی گذاشت. توک سیل‌های پدر خیس بود.» (ص ۵۲)

و:

«رفتم توی دستشویی چراغ را روشن کردم. صورتم را توی آینه نگاه کردم موهایم را باز کردم، شانه کردم. به‌صورتم آب زدم. خنک شدم. دندانهایم را مسواک کردم.» (ص ۸۳)

که نمونه‌های فوق از زبان راویان مختلفی بیان می‌شود. حذف عبارتهای بالا و نمونه‌هایی دیگر از این دست به‌یکدستی داستانها کمک بیشتری می‌کند. با در نظر داشتن اینکه ساختار

تفصیلی دادن به عنصر توصیف، معمولاً در داستان‌های بلند و رمان کاربرد وسیعتری دارد و یکی از اجزای اصلی رمان به‌شمار می‌رود.

اما در شکلی دیگر، همین تمرکز یادشده نویسنده را قادر می‌سازد تا در ساختار روایتی داستان، حضوری خلاق داشته باشد. در داستان «دورین کوچک نقره‌ای» نویسنده از سویی به‌عنوان شخصیت و از سوی دیگر به‌عنوان راوی حضور دارد. این تکنیک همان عنصر حالت یا وجه^۱ از عناصر پنج‌گانه روایت است که ژرارژنت پژوهشگر ساختارگرا از آن یاد می‌کند.

در داستان یادشده تم از اهمیتی برخوردار نیست که توجه نویسنده را به‌خود معطوف کند. اما همین تم بستر مناسبی است تا نویسنده تسلط ادبی خود را چه به‌لحاظ برخورد با عنصر روایت و زمان و چه به‌لحاظ تجسم رؤیاهای یک نوجوان از نظر روان‌شناختی نشان دهد.

مجموعه «از میان شیشه، از میان مه» آزمونی است جدی در داستان کوتاه با رویکردی نو، که در قیاس با مجموعه داستان‌های کوتاهی هم چون «سنگ‌های شیطان» که از سکوی همین رویکرد به‌پرواز در می‌آید، موفق‌تر است. از آنجا که گرایش عام مجموعه مورد بررسی از یک ویژگی مهم و محوری برخوردار است و آن رویکرد تکنیکی نو در داستان است، نگاهی دقیق‌تر به یکی از داستان‌های موفق‌تر کتاب یعنی داستان «از میان شیشه، از میان مه» می‌اندازیم.

نویسنده در آغاز این داستان با عبارت «باز هم انزلی، باز هم باران و باز هم این آژاکس کوفتی» که از زبان «فنیآ» شخصیت اصلی داستان روایت می‌شود، در واقع دریچه‌ای را برای ورود خواننده به فضای داستان می‌گشاید. بطوری‌که خواننده با اندکی تأمل بیشتر درخواهد یافت، که در محور خاطره‌ای که در دو سوی آن «فنیآ» و «آژاکس» هستند باید تمرکز یابد. عبارت فوق کلید گشایشی است که به‌مثابه آغاز یک فرآیند عمل کرده و باید بر همان مسیر ادامه یابد. بویژه که همان راوی باز هم به‌تأکید در صفحه دوم داستان می‌گوید: «باز هم انزلی» و از این تأکیدها می‌توان به‌مکان قصه پی برد.

عنصر خاطره در داستان‌نویسی در این داستان، یکی از ویژگی‌های درخشان تکنیک نویسنده است که بی‌هیچ حشو و زوایدی در دیالوگ اشخاص و در ساخت نثر، بکار رفته است. نمونه زیر گواه تکنیک یاد شده است: «فنیآ دوباره زنگ زد منتظر شد: آژاکس باز هم خوابش برده. وقتی رسیدیم هم خواب بود. بیدارش کردم. جلوی آینه نشست، گفتم حالا دیگر وقت این‌کارها نیست. پرسید: چشم‌هایم که پف نکرده؟ آمدیم روی عرشه. کشتی ایستاده بود. باید از پله‌ها پایین می‌رفتیم. آژاکس دامنش را کمی بالا گرفت تا از پله‌ها پایین بیاید. گفت: «اینجا ایرانه فنولی؟» و بعد گفت: «فنولی پیانوی من کجاست؟» گفتم: برو پایین، برو پایین پهلوی این شپش‌های کوفتی.» دور میدان انزلی دور زدیم. تا به‌همین جا که حالا ایستاده‌ام رسیدیم. فنیآ دور خودش چرخ می‌زد و میدان را نگاه می‌کرد. چراغهای میدان روشن بود و پل سفید در ته میدان پیدا بود. باران هنوز می‌بارید. آژاکس گفت: اینجا را باید بخرم. همین مغازه را، خیلی خوبه. روبروی میدان اصلی شهر هم که هست. از روی پل سفید تمام کامیونهای روسی را که می‌آیند

۱. ساختار و تأویل متن - بابک احمدی - صفحه ۳۱۶.

می‌بینم. خیلی‌ها به‌هوای کرم سودا و لیموناد توی تور می‌افتند.

- این آژاکس کوفتی چرا در را باز نمی‌کند. سگته نکرده باشد. می‌داند که می‌آیم.

همه به‌ما نگاه می‌کردند؛ به‌ما دوتا زن تنها که کنار مغازه ایستاده بودیم می‌خندیدند. ما دو تا زیر چتر آژاکس جمع بودیم. شانه‌های من و آژاکس از دایره چتر بیرون زده بود، خیس شده بودیم.

آژاکس با حوله‌ای در دست در را باز کرد؛...»

هنگامی که نویسنده به‌بازتاب ذهنیات اشخاص داستان به‌روایت خودشان می‌پردازد، ساخت روان فردی‌شان را به‌دقیق‌ترین وجهی باز می‌تاباند. نمونه زیر از روایت ذهنی «فینیا» قهرمان اصلی این داستان که پس از روایت اول شخص که روایت نویسنده است، به‌عنوان راوی دوم با رجعت به‌گذشته و بازتاب روانی آن، مسیر اصلی داستان را پیش می‌برد، نشانگر توجه نویسنده به‌عنصر فردی در داستان می‌باشد:

«سال‌ها پیش، توی همین حیاط دوتا صندلی راحتی پارچه‌ای می‌گذاشتیم. هوا هم آفتابی بود، نه مثل حالا کوفتی. موهایمان را باز می‌کردیم، پیراهن‌هایمان را بیرون می‌آوردیم. روی صندلی‌ها ولو می‌شدیم. زیر درخت گردو میز کوچکی می‌گذاشتیم و رویش تنگی پراز لیموناد، گرم می‌شدیم. آژاکس از ایوان می‌گفت که راننده بود و همیشه توی جیبش چاقو می‌گذاشت. من حرص و اریس پاهایم را می‌خوردم. موهای من بلندتر از آژاکس بود. آژاکس موهای مرا شانه می‌کرد و می‌گفت اینجا رطوبت داره، موهایت فرفری می‌شود. عرق می‌کردیم. پاهایمان را توی شن‌های حیاط فرو می‌کردیم. خنک بود. لاک می‌زدیم. آژاکس می‌گفت: «امشب ایوان دعوت‌مان کرده؛ پیانو بزنیم؟»

هنگامی که فینیا به‌انزلی نزد دوست قدیمی‌اش آژاکس می‌آید و داستان بریستر بیان خاطره‌های فینیا و آژاکس پیش می‌رود، در ادامه داستان زندگی و خاطرات شخصیت دیگری به‌نام ایوان محور بازگویی خاطرات فینیا و آژاکس می‌شود. یعنی هر می از اشخاص در ادامه داستان تشکیل می‌شود که از نظر مبنای بازگویی خاطره‌ها، ایوان در رأس هرم و فینیا و آژاکس در دو قاعده هرم جای می‌گیرند. به‌بارتی دقیق‌تر در روند عمومی داستان، شخصیت اصلی که داستان بریستر او حرکت می‌کند، فینیا است. اما در مقطعی که مرکز بازگویی خاطره‌های اشخاص می‌باشد، شخصیت ایوان در حقیقت محرک اصلی است.

آنچه در این داستان حایز اهمیت تکنیکی بسیار است. تلفیق مناسبی است که نویسنده از عنصر ذهنیت روایتی فینیا و آژاکس با بهم ریختن عنصر خطی زمان بعمل می‌آورد.

اگرچه ساختار کل مجموعه داستان به‌این دید استوار است، اما داستان فوق، به‌لحاظ کاربرد عنصر زمان در ساختار نوینش و روایت‌های اشخاص و نحوه بازتاب عمق ذهنیت اشخاص داستان از نظر روان‌شناسی فردی، از انسجام درونی بهتری برخوردار می‌باشد.

در برخورد با مجموعه داستان «از میان شیشه، از میان مه» می‌توان به‌بررسی یکایک داستان نشست. اما یک ویژگی مشترک کلیه داستان‌های کتاب را به‌یکدیگر پیوند می‌دهد که از آن یاد نمودیم. مهم رویکرد نوین نویسنده در برخورد با داستانهایش بوده که در آغاز دهه هفتاد موفقیتی چشمگیر را به‌همراه داشته است.